

اسلام و مسأله حقوق همجنس گرایان

طرح مسأله

* پرسش اصلی:

آیا می توان مسلمان بود و در عین پابندی به اسلام حقوق همجنس گرایان را نیز برسمیت شناخت؟

* ادعای اصلی:

- درکی از دین که تبعیض بر مبنای هویت و گرایش جنسی انسانها را بربتابد از منظر اخلاقی نارواست.

- بنابراین، مسلمان خردورز و اخلاقی باید بکوشد تا درکی از دین بیابد که با نفی تبعیض بر مبنای هویت و گرایش جنسی سازگار باشد.

(در این گفتار بحث را به قرآن به مثابه متن مادر و بنیان اصلی ایمان اسلامی محدود می کنیم.)

برهان اصلی

۱. تمام انسانها با یکدیگر برابرند، یعنی از حقوق و کرامت انسانی برابر برخوردارند، و هرگونه تبعیض نهادن میان ایشان ناعادلانه است مگر آنکه دلیل اخلاقاً موجهی برای آن وجود داشته باشد. (اصل عدالت)

۲. اخلاق (یعنی مبانی، اصول، و دلایل اخلاقی) در مقام ثبوت و اثبات یکسره عقلانی و علی الاصول مستقل از دین و مقدم بر آن است.

۳. هیچ دلیل عقلی/اخلاقی موجهی برای تقبیح هویت و گرایشهای همجنس گرایانه (از آن حیث که همجنس گرایانه است) وجود ندارد.

۴. بنابراین، تبعیض بر مبنای هویت و گرایشهای همجنس گرایانه (از آن حیث که همجنس گرایانه است) خلاف اصل عدالت و از منظر اخلاقی نارواست.

دنباله برهان اصلی

۵. گروهی معتقدند که پاره ای از آیات قرآنی میان انسانها بر مبنای نوع هویت و گرایشهای جنسی (خصوصاً هویت و گرایشهای همجنس خواهانه) ایشان تبعیض می نهد.

۶. اگر مدعای این گروه درست باشد، در آن صورت قرآن متضمن آیاتی خلاف عدالت و اخلاقاً ناروا خواهد بود.

۷. اما (به اعتقاد مسلمانان) کلام الهی از بی عدالتی و بی اخلاقی پیراسته است.

۸. بنابراین، مسلمانان:

(الف) یا باید نشان دهند که دست کم یکی از مقدمات ۱- ۳ کاذب است، و بنابراین، آیات قرآنی که میان انسانها بر مبنای هویت و گرایش همجنس خواهانه شان تبعیض می نهد ناعادلانه و از حیث اخلاقی ناموجه نیست؛

(ب) یا باید بپذیرند که مقدمات ۱- ۳ صادق است، اما نشان دهند تفسیری از آن آیات قرآنی که تبعیض جنسیتی را مجاز می دارد، نادرست است، و می توان (و می باید) تفسیری از آن آیات به دست داد که متضمن چنان تلقی تبعیض آمیز و ناعادلانه ای نباشد.

مسلمانانی که مقدمات اوّل یا سوّم را صادق می دانند لاجرم باید نشان دهند که می توان درک و تفسیری از آیات قرآنی به دست داد که به نفی تبعیض بر مبنای هویت و گرایش همجنس گرایانه سازگار باشد.

بنابراین، من در این بحث عمدتاً بر دو پرسش زیر متمرکز خواهم شد:

پرسش اوّل: آیا مقدمه سوم در برهان اصلی صادق است؟ به بیان دیگر، آیا هیچ دلیل عقلی/اخلاقی موجهی برای تقبیح هویت و گرایشهای همجنس گرایانه (از آن حیث که همجنس گرایانه است) وجود ندارد؟

پرسش دوّم: آیا می توان درکی از قرآن به عنوان کلام الهی داشت که با نفی تبعیض بر مبنای هویت و گرایش همجنس خواهانه سازگار باشد؟

آیا دلیل عقلی/اخلاقی موجهی در تفتیح هویت و گرایش همجنس گرایانه وجود دارد؟

مهمترین برهان عقلی ای را که در تفتیح هویت، گرایش، و رفتارهای همجنس گرایانه اقامه شده است می توان «برهان طبیعت گرایانه» نامید. صورت کلی «برهان طبیعت گرایانه» به قرار زیر است:

برهان طبیعت گرایانه:

مقدمه اول: هویت، گرایش، و رفتارهای همجنس گرایانه غیرطبیعی است.

مقدمه دوم: هر آنچه غیرطبیعی است از منظر اخلاقی نارواست.

نتیجه: هویت، گرایش، و رفتارهای همجنس گرایانه از منظر اخلاقی نارواست.

«طبیعی بودن» به چه معناست؟

پاره ای از مهمترین معانی «طبیعی بودن» به قرار زیر است:

معنای اول: گاهی "طبیعی" به معنای "وضعیت سلامت" یا "سالم" به کار می رود، و "غیرطبیعی" به معنای "وضعیت بیماری" یا "عدم سلامت". بسیاری از کسانی که رفتارهای همجنس گرایانه را "غیر طبیعی" می دانند، مقصودشان این است که اینگونه رفتارها نوعی "بیماری" است.

اشکال:

- اگر «غیر طبیعی» را به معنای «بیماری» بدانیم، در آن صورت نمی توانیم «امر غیرطبیعی» را معادل «امر غیراخلاقی» تلقی کنیم. زیرا بیماری امری بیرون از اختیار فرد است، و فرد را نمی توان به واسطه ابتلای به یک بیماری (یعنی امری بیرون از اختیارش) مشمول داوری اخلاقی کرد.
- داوری درباره بیماری بودن یا نبودن همجنس گرایی را نمی توان از فیلسوفان، عالمان دین، یا معلمان اخلاق انتظار داشت. در اینجا داوری دانشمندان ذیربط حجیت عرفی دارد. تا پیش از سال 1974 انجمن روانپزشکان آمریکا (APA) همجنس گرایی را نوعی اختلال روانی می دانست. اما در سال 1974 آن انجمن رسماً اعلام کرد که در این مورد خطا کرده است. امروزه تقریباً اکثریت قریب به اتفاق متخصصین ذیربط همجنس گرایی را بیماری نمی دانند. البته در بسیاری مواقع، ممکن است همجنس گرایی، به خاطر فشارهای اجتماعی زیادی که بر فرد همجنس گرا وارد می شود، به انواع اختلالات روحی و رفتاری (مانند افسردگی، اضطراب، بی ثباتی شخصیت و غیره) بینجامد، اما همجنس گرایی از آن حیث که همجنس گرایی است، بیماری تلقی نمی شود.

معنای دوّم: رفتار «غیر طبیعی» آن است که حتّی در میان حیوانات هم دیده نمی شود. بنابراین، رفتارهای همجنس گرایانه «غیرطبیعی» است به این معنا که حتّی در میان حیوانات هم مشاهده نمی شود.

اشکال:

- پژوهشهای علمی نشان می دهد که در میان حیوانات، از جمله پستانداران رده های تکاملی بالا-نظیر شامپانزه ها- هم رفتارها و روابطی مشاهده می شود که کاملاً با توصیف رفتارهای همجنس گرایانه همخوان است.
- وجود یا عدم وجود رفتاری خاص در میان حیوانات ربطی به منزلت و ارزش اخلاقی آن رفتار در قلمرو انسانی ندارد. در قلمرو انسانی بسیاری رفتارهای اخلاقاً ستوده وجود دارد که هیچ مشابهی در قلمرو حیوانی ندارد (مانند "عدالت"، "شفقت بر افتادگان"، "کرم" و نظایر آنها)، اما این امر از ارزش اخلاقی آنها نزد ما نمی کاهد. همچنین بسیاری رفتارها در قلمرو حیوانی یافت می شود که در قلمرو انسانی اخلاقاً نکوهیده است، رفتارهایی مانند "درنده خویی"، مناسبات جنسی با "محارم"، و غیره. بنابراین، اگر "غیر طبیعی" را به معنای "رفتاری که از حیوانات سر نمی زند" تلقی کنیم در آن صورت دلیلی نداریم که آن را «غیر اخلاقی» بدانیم.

معنای سوّم: گاهی "طبیعی" به معنای "شایع"، "متداول"، "غالب" و امثال آنهاست. مطابق این تلقی، امر طبیعی امری است که به لحاظ آماری بیشتر واقع می شود یا مصداق بیشتر دارد. و در مقابل، امری که تواتر وقوع آن اندک است، یا مصداق آن نادر است، "غیر طبیعی" بشمار می رود. بنابراین، در قلمرو مناسبات جنسی، چون کثرت وقوع و مصداق مناسبات غیر همجنس گرایانه بسی بیشتر از مناسبات همجنس گرایانه است، مطابق این تعریف باید رفتارهای جنسی غیر همجنس گرایانه را "طبیعی" و رفتارهای همجنس گرایانه را "غیر طبیعی" تلقی کنیم.

اشکال:

- هویت، گرایش، و رفتارهای همجنس گرایانه به این معنای خاص «غیرطبیعی» است. اما «غیرطبیعی» به این معنا را نمی توان «غیرطبیعی» هم دانست. برای مثال، پدیده چپ دستی، خلاقیت هنری، و نبوّت به این معنا «غیرطبیعی» هستند، یعنی پدیده های شایع و متداولی نیستند، اما کسی این پدیده ها را به این دلیلی «غیراخلاقی» نمی داند.

معنای چهارم: گاهی "غیرطبیعی" به معنای به کار بردن چیزی در غیر جای خود است. مطابق این تلقی، تمام اندامهای بدن ما غایت، نقش یا کارکرد ویژه ای دارند که اصولاً برای انجام آن طراحی شده اند. اگر اندامی در خدمت غایت خود باشد، و نقش اصلی خود را ایفا کند، در وضعیت "طبیعی" است، و اگر برخلاف آن نقش یا غایت به کار گرفته شود، در وضعیت "غیر طبیعی" است. غایت اندامهای جنسی تولید مثل است، و به کار بردن اندامهای جنسی به نحوی که به تولید مثل نینجامد امری «غیرطبیعی» است، و چون مناسبات همجنس گرایانه به تولید مثل نمی انجامد، بنابراین، باید این مناسبات را غیرطبیعی دانست.

و البته ارسطو و بسیاری از حکیمان ارسطویی معتقدند که «خوب» و «بد» اخلاقی را باید بر مبنای «طبیعی» و «غیرطبیعی» به این معنای خاص تعریف کرد. اگر چیزی در جای خود به کار رود، یعنی غایت خود را به نحو شایسته برآورده کند، آن چیز «خوب» است، و اگر چیزی در جای خود به کار نرود، یعنی غایت خود را به نحو شایسته برنیاورد، آن چیز «بد» است.

اشکال:

- اندامهای انسان کارکردهای متعددی دارند. برای مثال، نقش یا کارکرد اصلی چشم دیدن است. اما اگر کسی از چشم خود برای دلبری از محبوب استفاده کرد، کاری خلاف غایت طبیعی و لذا خلاف اخلاق انجام نداده است. مناسبات جنسی در قلمرو انسانی هم نقشهای متعددی علاوه بر تولید مثل دارد. برای مثال، مناسبات جنسی راهی برای ابراز عشق به محبوب، کسب لذت، یا دفع فشارها و اضطرابهای روحی است، و در بسیاری مواقع به نحو مؤثری مایه اعتماد به نفس فرد است. آیا اگر کسی صرفاً برای ابراز عشق به محبوبش وارد مناسبات جنسی شود کاری غیرطبیعی و خلاف اخلاق انجام داده است؟

- اگر تنها غایت یا کارکرد اندامهای جنسی تولید مثل باشد، در آن صورت باید تمام رفتارهای جنسی را که به تولید مثل نمی انجامد غیر طبیعی و خلاف اخلاق بدانیم. برای مثال، بر این مبنا باید مناسبات جنسی میان زوجهای عقیم یا استفاده از روشهای ضدبارداری را نیز اخلاقاً ناروا تلقی کنیم.

آیا می توان درکی از قرآن (مشخصاً آیات مربوط به قوم لوط) داشت که با نفی تبعیض بر مبنای هویت و گرایش همجنس خواهانه سازگار باشد؟

رویکرد اوّل

در این رویکرد مفسّر می کوشد مستقیماً تفسیری از آیات قرآنی ذیربط به دست دهد که با نفی تبعیض بر مبنای هویت و گرایش جنسی سازگار باشد.

توضیح رویکرد اوّل

نکته اوّل: غالب تفاسیر سنتی می کوشند گناه اصلی قوم لوط را که به عذاب ایشان انجامید در عمل "همجنس گرایانه" مردان قوم منحصر کنند. از این رو، در آنجا که لوط قوم خود را به علت ارتکاب "کار زشت" یا "الفاحشه" مورد نکوهش قرار می دهد، مفسران آن کار زشت یا "فاحشه" را معادل "عمل لواط" تفسیر می کنند. اما روایت قرآنی و نیز پاره ای قرائن برون متنی نشان می دهد که قوم لوط مرتکب انواع گناهان فاحش می شدند، و هیچ دلیلی وجود ندارد که آن "فاحشه" را که عامل اصلی عذاب ایشان بوده است معادل عمل "همجنس گرایانه" در میان مردان قوم تلقی کنیم. از قضا از منظر قرآنی، در صدر گناهان قوم لوط کفرورزی و انکار نبوت لوط و سایر پیامبران الهی قرار داشته است (القمر / ۳۳-۳۴، الشعراء / ۱۶۰، الحج / ۴۲-۴۳، ص / ۱۲-۱۴، ق / ۱۲-۱۴). علاوه بر آن، مطابق قول قرآن، ایشان مرتکب اعمال ناشایست دیگری، نظیر راهزنی نیز می شده اند (العنکبوت / ۲۹).

همچنین مجازات همسر لوط، مطابق قول قرآن، حکایت از آن می کند که «کار زشت» قوم باید پدیده ای فراتر از مناسبات همجنس گرایانه باشد.

نکته دوّم: مطابق بیان قرآن، عمل زشت قوم لوط عملی کاملاً بی سابقه بوده است (العنکبوت/۲۹). مفسّران در تفسیر این آیه دو معنای محتمل را پیشنهاد کرده اند: معنای نخست آن است که آن عمل به آن صورت خاص که در میان قوم رایج بوده است در میان هیچ قوم دیگری شایع نبوده است؛ و معنای دوّم آن است که قوم لوط آغازگر اصل عمل (یعنی برقراری مناسبات جنسی با همجنس) بوده اند، و هیچ قومی پیش از ایشان مرتکب چنان عملی نمی شده است. اما قرائن تاریخی نشان می دهد که معنای دوّم درست نیست، و لذا باید معنای اوّل را بر معنای دوّم ترجیح داد. یعنی، موضوع اشاره خداوند در این آیه نفس مناسبات جنسی میان دو مرد نیست، بلکه آن شیوه یا نوع خاصی از مناسبات است که در میان قوم رایج بوده است.

بر این مبنا، باب این احتمال گشوده می شود که مردان قوم لوط به شیوه ای که کاملاً ویژه ایشان بوده است با مردان شهوت می راندند، و آنچه خشم خداوند را برانگیخت نه نفس مناسبات، بلکه شیوه یا نوع ویژه آن مناسبات بوده است. اما در این صورت پرسش مهمّ آن است که آن شیوه یا نوع خاص از مناسبات جنسی "همجنس گرایانه" کدام بوده است؟

نکته سوم: . تنها جایی که قرآن نوع رفتار شایع در میان قوم را با جزئیات نسبی در متن یک واقعه خاص بیان می کند، داستان دیدار فرشتگان با لوط پیامبر است. اما درباره واقعه ای که در آن داستان رخ داد چه می توان گفت؟

- از منظر قرآنی شاید مهمترین ویژگی رفتار قوم لوط در متن آن واقعه را باید ادامه گناه اصلی ایشان یعنی تکذیب پیامبران الهی دانست. یکی از مهمترین ارزشهای زندگی اقوام در آن روزگار بخشندگی و سخاوت خصوصاً در قبال میهمانان بود. به محض آنکه فرد کسی را به میهمانی خود می پذیرفت، میهمان در کنف حمایت او درمی آمد، و میهمان نوازی در حق او نشانه بارز شرافت، اصالت، و منزلت ویژه و والای میزبان بشمار می آمد. بنابراین، می توان گمان کرد که یکی از مهمترین شیوه های دشمنی ورزیدن با یک فرد و خوارداشت او تعرّض به میهمانان او بوده است. تعرّض به میهمان بیش از هر چیز تعرّض به شرافت و منزلت میزبان تلقی می شد. از این روست که قوم لوط در مقام تکذیب و تحقیر لوط به عنوان یک پیامبر الهی او را از پذیرفتن میهمان (که نشانه کرامت، شرافت، و منزلت اجتماعی بود) بازداشته بودند (هود/۷۰). و هنگامی که از حضور میهمانان غریبه او آگاه شدند کوشیدند تا از طریق تعرّض به آن میهمانان میزبان، یعنی لوط، را سرشکسته و خوار کنند. (الحجر/ ۶۸-۶۹، هود/ ۷۸).

- بنابراین، رفتارجنسی ناپسند و شایع در میان قوم لوط بیش از آنکه نفس عمل جنسی میان مردان باشد، استفاده خشونت آمیز از عمل جنسی به عنوان ابزاری (سیاسی) برای درهم شکستن رقیب و به زانو درآوردن او بود.

- قوم لوط با هجوم به خانه لوط قصد داشتند که به زور به حریم جسمانی میهمانان غریبه او تعرض کنند. مطابق بیان قرآن، ایشان شتابان به خانه لوط درآمدند و از او میهمانان وی را مطالبه کردند، و لوط خود را در برابر ایشان ناتوان و بی پناه یافت. تعبیر "هرع" یا "اهرع" در عبارت قرآنی "وَجَاءَهُ قَوْمُهُ يُهْرَعُونَ إِلَيْهِ" (هود/ ۷۸) متضمن تهدید و به کارگیری شدت و زور است. بنابراین، می توان گمان زد که رفتار ناشایست قوم متضمن نوعی خشونت و تعرض به حریم جسمانی قربانیان، برغم میل ایشان، بوده است. مطابق این تحلیل، عمل قوم لوط را باید مصداق آشکار تجاوز به عنف تلقی کرد.

- مطابق پاره ای از روایات، فرشتگان در قالب دو نوجوان (پسرانی که موی بر صورتشان نرویده بود) به خانه لوط درآمدند. توصیفات از این دست پیشنهاد می کند که (مطابق تلقی عام) عادت جنسی خاص قوم لوط (آنچه بعدها در قلمرو فقه اسلامی "عمل لواط" نامیده شد) بیشتر معطوف به کودکان و نوجوانان کم سال بوده است. حقیقت آن است که در جهان باستان، مهمترین نوع شناخته شده مناسبات "همجنس گرایانه" مناسبات جنسی میان مردان بالغ با کودکان و نوجوانان نابالغ بوده است. صورتهایی از این سنت در میان کنعانیان، بابلیان، و سایر اقوام بت پرست و کافر کیش منطقه، فرهنگ یونان باستان، و نیز پاره ای از فرهنگهای دیگر شرق دور و نزدیک در روزگار باستان شناخته شده بود، و حتی ردّ پای آن قرن‌ها بعد از جمله در سنت صوفیانه در قالب آیین شاهدبازی و صحبت احداث در جهان اسلام تداوم یافت.

نکته چهارم:

- "لواط" چیزی بیش از صرف یک عمل جنسی نیست. و غالباً از دل‌بستگی‌های عاطفی انسانی عمیق تهی است. در روایت قرآنی، تمام نشانه‌ها از روابط همجنس‌گرایانه "لوطی وار" در میان قوم لوط حکایت می‌کند. برای مثال، در تصویر قرآنی عمل مردان قوم لوط چیزی بیش از "شهوت راندن با نران" نیست (النمل/ ۵۵ و نیز الاعراف/ ۸۱). روایت قرآنی، بیشتر حاکی از آن است که مناسبات جنسی مردان قوم غالباً خشونت‌آمیز و بدون ملاحظه کرامت انسانی قربانیان ایشان بوده است. یعنی غایت اصلی آن اعمال سلطه و یا دفع شهوت بوده است، نه برقراری نوعی تفاهم عاطفی عشق‌آمیز و توأم با احترام متقابل.
- از سوی دیگر، مطابق روایت قرآنی مردان قوم لوط صاحب همسر بودند (الشعراء/ ۱۶۵-۱۶۶). بنابراین، دشوار بتوان تمایل مردان قوم را نوعی تمایل اصلی و جایگزین ناپذیر نسبت به همجنس خود تلقی کرد. "همجنس‌گرایی" به معنای امروزین غالباً تمایل جایگزین ناپذیر نسبت به همجنس است و از حدّ یک عمل جنسی صرف فراتر می‌رود، همجنس‌گرایی نوعی "بودن" و "زیستن" است که از عواطف عمیق انسانی سرشار است. به این معنا، "همجنس‌گرایی" را باید فرزند روزگار مدرن دانست. پدیده‌ای که در جهان پیشامدرن بی‌سابقه بوده است.

نکته پنجم: در قرآن هیچ اشاره ای به "همجنس گرایی" زنان نشده است. اگر همجنس گرایی از آن حیث که همجنس گرایی است پدیده ای ناروا بود، آنگاه همجنس گرایی میان زنان نیز می باید به همان اندازه همجنس گرایی میان مردان قبیح بشمار می آمد. اما در روایت قرآنی، مناسبات "همجنس گرایانه" میان زنان و مردان به هیچ وجه همسنگ تلقی نشده است: روایت قرآنی رفتار جنسی رایج در میان مردان قوم لوط را قاطعانه در خور نکوهش می داند، اما مطلقاً به مناسبات جنسی میان زنان اشاره ای نمی کند. بر این مبنا، می توان گمان زد که موضوع نکوهش روایت قرآنی نفس مناسبات جنسی میان دو همجنس نیست، زیرا در آن صورت مناسبات جنسی میان زنان هم باید مورد اشاره و نکوهش قرار می گرفت. در اینجا، همانطور که پیشتر دیدیم، فرض سنجیده تر آن است که بپذیریم در روایت قرآنی نه اصل مناسبات جنسی میان دو همجنس بلکه نوع خاصی از آن مناسبات که در میان مردان قوم لوط رایج بوده، ناروا تلقی شده است. مناسباتی که قوم بویژه برای تکذیب پیامبران و خصوصاً تحقیر لوط پیامبر در پیش گرفته بودند.

رویکرد دوّم

اگر حکمی در قرآن آمده است که با اصل عدالت
ناسازگار به نظر می رسد، در آن صورت اگر مجال
تأویل آن فقره قرآنی گشوده نباشد، باید آن حکم را
انعکاسی از فرهنگ قوم در کلام الهی و لذا عرضی در
متن بدانیم.

توضیح رویکرد دوّم

مبنای نظری رویکرد دوّم:

- متن یا گفتمان و حیانی در اساس نوعی پیام است که میان خداوند و انسان مبادله می شود. مبادله این پیام، یعنی دریافت یا فهم آن از سوی گیرنده پیام، در گرو تحقق دو شرط است:

شرط نخست آن است که گوینده مراد خود را در قالب نظام نشانه شناختی ای بیان کند که برای گیرنده نیز شناخته شده باشد.

شرط دوّم که مهمتر است آن است که گوینده در مقام ارسال پیام سطح فرهنگ و دانش مخاطبان خود را در نظر گیرد، و پیام خود را به قدر عقول ایشان بیان کند.

- بر این مبنا، می توان ادعا کرد که متن یا گفتمان قرآنی دو جهان متمایز را شامل است: جهان اوّل عبارتست از جهان مخاطبان مستقیم وحی، یعنی فرهنگ اعراب در عصر نزول وحی؛ و جهان دوم عبارتست از آن معانی ای که بیان آنها غرض اصلی خداوند از نزول وحی بوده است.

- یکی از مهمترین پیامدهای این تصویر از ساختار متن یا گفتمان وحیانی آن است که پاره ای از فقرات قرآن از آن جهان اوّل متن است، نه جهان دوّم آن، یعنی آن فقرات بازتاب فرهنگ غیرمقدّس قوم در عصر نزول وحی است، و خداوند بنا به ضرورت‌هایی، از جمله برای انتقال مؤثر پیام خویش به قوم، لاجرم آن فقرات را در کلام خود مفروض انگاشته است. بنابراین، ورود آن عناصر به متن لزوماً به معنای تصویب قطعی و نهایی آنها از جانب خداوند نیست. بر این مبنا، آن گونه فقرات را نمی توان ذاتی پیام قرآنی دانست، و لذا باور و التزام به آنها لزوماً شرط مسلمانی نیست.

- بر این مبنا،

بر این مبنا، می توان آیات مربوط به مناسبات همجنس گرایانه را نیز بازتاب شرایط تاریخی خاص بشر در جهان قدیم دانست.

- در روزگار پیشامدرن عمر متوسط انسانها کوتاه، و میزان مرگ و میر آنها بسیار بالا بود. نیروی بدنی انسانی مهمترین سرمایه اقوام در تولید اقتصادی و اقدامات نظامی بشمار می آمد. فرزند بیشتر نشانه قدرت و مکننت بیشتر بود. از اینرو، جوامع پیشامدرن رفته رفته تولید مثل را به فضیلتی اخلاقی در نظام ارزشی خود بدل کردند. در روایت قرآنی و نیز در عهد عتیق نیز از جمله نخستین درخواستهای پیامبران الهی از خداوند فرزندان زیاد بود. بر همین مبناست که در نظام اخلاقی و حقوقی پیشامدرن عمل جنسی غالباً ارزش صرفاً ابزاری داشت، و مهمترین کارکرد آن تولید مثل تلقی می شد، و هر نوع عمل جنسی ای که به تولید مثل نمی انجامید اخلاقاً ناروا بشمار می آمد. برای مثال، خودارضایی، سکس مقعدی با زنان، استفاده از شیوه های ضدبارداری نیز در کنار مناسبات جنسی با همجنس اخلاقاً ناروا و از منظر دینی گناه بشمار می آمد. بنابراین، کثرت تولید مثل برای بقای نسل، دفاع از حریم جامعه، و شکوفایی اقتصادی قوم ضرورت داشت، و این ضرورت در نظام ارزشی جامعه در قالب تحریم و تقبیح هر نوع عمل جنسی ای که به تولید مثل نمی انجامید، بازتاب یافت.

- اما در روزگار مدرن، عمر متوسط انسانها چندین برابر شده است، و نقش نیروی بدنی انسانی در امور اقتصادی و نظامی کاهش چشمگیری یافته است، و میزان زاد و ولد بسیار بالاتر از میزان مرگ و میر است. روزگار مدرن روزگار انفجار جمعیت انسانی است. از همین روست که در روزگار مدرن تولید مثل لزوماً فضیلت بشمار نمی رود، و غایت اصلی مناسبات جنسی از تولید مثل به کسب لذت یا مفاهمه بدل شده است. این تحوّل البته خود را در نظام ارزشی جهان مدرن نیز نشان داده است. در نظام ارزشی جهان مدرن قبح اخلاقی رفتارهای جنسی ای که به تولید مثل نمی انجامد، رفته رفته مورد انکار یا دست کم مورد تردید قرار گرفته است. بر این مبنا، می توان فرض کرد که احکام مربوط به همجنس گرایی در روایت قرآنی تاحدی نظام ارزشی حاکم بر فرهنگ اعراب را در عصر نزول وحی بازمی تاباند، و اکنون که زمینه های عینی زیست بشر و به تبع نظام ارزشی متناسب با آن تحوّل بنیادین یافته است، پیروی از نظام ارزشی کهن ضرورت و حجیت ندارد، و اطلاق آن نظام ارزشی بر زیست-جهان انسان مدرن ناموجه و ناعادلانه است.

رویکرد سوّم

باید میان گناه و گناهکار تمایز نهاد. تقبیح گناه
نباید مانع شفقت بر گناهکار باشد.

توضیح رویکرد سوّم

- مطابق روایت قرآنی، هنگامی که فرشتگان ابراهیم را از سرنوشت قوم لوط آگاه کردند، یعنی به او خبر دادند که خداوند آن قوم را به جزای گناهان ایشان دچار عذاب خواهد کرد، ابراهیم مشفقانه در دفاع از آن قوم با خداوند به مجادله برخاست (هود/۷۴-۷۶).
- ابراهیم در برابر قومی که به انواع گناهان آلوده بودند، و عذاب محتوم الهی به سوی شان روانه بود، شکیبایی و شفقت ورزید، و با خداوند برای ایشان مجادله کرد. و مهمتر آنکه، خداوند نیز او را برای آن دفاع جانانه در خور سرزنش نیافت، و بلکه شکیبایی و شفقت او را بر گناهکاران ستود.
- شیوه ابراهیم به آموزگاران دین و اخلاق می آموزد که در رویارویی با گناه، خصوصاً گناهی که زیانش به غیر نمی رسد، شکیبایی و شفقت ورزند، و محتسبانه برای مجازات گناهکار بی تابی نکنند. اکراه از گناه نباید فرد دین ورز را از شفقت بر گناهکار بازدارد.

جمع بندی

حاصل آنکه، مسلمانانی که تبعیض بر مبنای هویت و گرایش جنسی را ناعادلانه می دانند، لاجرم با این پرسش روبرو هستند که آیا می توان درکی از قرآن به عنوان کلام الهی داشت که با نفی تبعیض جنسیتی سازگار باشد. از این بحث می توان به جمع بندی زیر رسید:

نخست آنکه، به نظر می رسد که آیات قرآنی در مقام تقبیح مناسبات "همجنس گرایانه" ظهور ندارد، و به فرض چنان ظهوری، مجال تأویل آن گشوده است.

دوم آنکه، حتی اگر ظهور مزعوم آن آیات تأویل پذیر نمی بود، مسلمانان می توانستند محتوای آن آیات را بازتاب فرهنگ قوم در عصر تنزیل وحی بدانند، و بر این مبنای بی آنکه پا از دایره مسلمانی بیرون نهند، اطلاق آن آیات را بر روزگار مدرن در خور تردید بشمارند.

سوم آنکه، حتی بر کسانی هم که رفتارهای همجنس گرانه را گناه مسلم می شمارند فرض است که ابراهیم وار در برابر گناهکاران، خصوصاً در آن هنگام که گناهشان زیانی به دیگران نمی رساند، شکیبایی و شفقت ورزند، و از تحقیر و خشونت ورزی نسبت به ایشان پرهیزند.